



## مرور چند خاطره

دکتر ثریا منتظری

بود که ساکن یکی از شهرهای شمالی ایران بودند و پس از مراجعه همراهان بیمار، به آن‌ها اطلاع دادیم که در حال حاضر این آمپول‌ها موجود نمی‌باشند و هرچند وقت یک بار به ما تحویل می‌دهند که ما هم زمان دقیق آن را نمی‌دانیم. همراهان آن خانم خیلی ناراحت شدند و از ما خواستند که به آنان کمک کنیم. ما هم شماره تلفن گرفتیم و قول دادیم که حتماً اطلاع خواهیم داد. چندین روز بعد که تعداد محدودی آمپول‌های HCG و HMG برای داروخانه بوعلی آوردند، ما به آن خانواده اطلاع دادیم. روز بعد که مشغول کار در داروخانه بودیم، چند نفر از اهالی آن شهر شمالی برای گرفتن نسخه وارد داروخانه شدند، در حالی که چند عدد مرغابی زنده پرسروصدا و چندین شیشه ترشی و مربا و سوغات دیگر به‌عنوان تشکر برای ما آورده بودند. من در حالی که می‌خواستیم آن افراد مهربان، ناراحت نشوند و از طرفی، می‌خواستیم از این کار

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال‌های دفاع مقدس، طی چند سالی که در داروخانه شبانه‌روزی بوعلی (وابسته به دانشکده داروسازی دانشگاه تهران) به‌عنوان مسؤؤل شیفت صبح مشغول خدمت بودم، اتفاقات جالبی در داروخانه رخ می‌داد که برخی از آن‌ها با گذشت سالیان دراز هنوز در خاطرم نقش بسته است که به ذکر آن‌ها می‌پردازم.



(۱) در سال‌های جنگ ایران و عراق که کشور با کمبودهای شدید دارویی به خصوص داروهای وارداتی روبه‌رو بود، از جمله این داروها آمپول‌های HCG و HMG بود که گاهی اوقات به تعداد کم وارد می‌شد و در داروخانه‌های دولتی از جمله بوعلی توزیع می‌گردید. یک روز نسخه‌ای از یک پزشک متخصص زنان و زایمان برای بیماری تجویز شده

بچه‌راهه پدرش تحویل داد.

۳) یک روز حدود ساعت ۲ بعدازظهر که داروخانه‌های خصوصی اطراف داروخانه بوعلی تعطیل بودند، یک فرد معتاد که از طرز راه رفتنش وخامت حالش مشخص بود، وارد داروخانه شد، در حالی که یک جفت کفش مردانه ورنی مشکی واکس زده و نو در دستش بود و با اصرار از ما می‌خواست که آن کفش‌ها را برداریم و در ازای آن، قرص‌های دی‌فنوکسیلات و استامینوفن کدیین به او تحویل دهیم. حالا خدا می‌داند که آن کفش‌ها را از منزل، مسجد و یا محل دیگری از یک بنده خدایی چه‌جوری دزدیده بود و در عوض آن، برای نشئه شدن دارو درخواست می‌کرد اکثر افراد معتاد آن منطقه می‌دانستند که داروخانه‌های دولتی، سرنگ و داروهای ممنوع را به آنان نخواهند داد و گاهی از روی ناچاری به‌م‌مراجعه‌می‌کردند.

۴) یک روز در داروخانه مشغول کار بودیم که صدای مهبیبی به گوشمان رسید و چند دقیقه بعد، سروصدای آمبولانس‌ها و ماشین‌های آتش‌نشانی به ما هشدار دادند که در یک منطقه نزدیک، بمب‌هایی که توسط هواپیماهای دشمن به زمین ریخته شده، عده‌ای را به خاک و خون کشیده است. چند نفری به پشت‌بام داروخانه رفتیم و با مشاهده

برداشت دیگری نشود، با خوش‌رویی و تشکر و قدردانی، مرغابی‌ها را برگردانده و فقط یکی دو شیشه مربا و ترشی را نگه داشتیم که برای پرسنل در داروخانه مصرف شود این ماجرا تا چند روز دلیل صحبت ما در داروخانه بود.

۲) در آن زمان شرخشک نیز سهمیه‌بندی و دارای کمبود شدید بود، به نحوی که بعضی روزها اصلاً شیرخشکی در داروخانه موجود نداشتیم. یک روز مردی با یک بچه حدود ۹ ماهه در بغل وارد داروخانه شد و از ما شیرخشک درخواست کرد. وقتی با جواب منفی روبه‌رو شد، چندین بار اصرار کرد که هرطور شده یک قوطی شیرخشک به او بدهیم چون فرزندش اصلاً شیرخشک ندارد. ما هم که واقعاً موجودیمان صفر بود، جوابمان مشخص بود. در همین حال آن فرد، بچه‌اش را روی پیش‌خوان داروخانه نشانده و از درب داروخانه خارج شد، در حالی که با صدای بلند می‌گفت: «این بچه مال خودتان، هر کاری که می‌خواهید بکنید». یکی از پرسنل داروخانه به دنبال او دوید و او را به داخل آورد در حالی که زیرلب می‌گفت: «ما بچه‌های خودمان را هم به سختی بزرگ‌می‌کنیم!»

در عین حال سعی می‌کرد برایش توضیح دهد که در آینده نزدیک قرار است برایمان شیرخشک برسد و ایشان باید هر روز به داروخانه سرزنند تا سهمیه‌اش را دریافت کند،

دود در محدوده میدان امام حسین، این واقعیت برایمان مشخص شد.



۵) بارها در داروخانه شاهد مشاجرات لفظی بیماران و یا همراهان آنها با پرسنل داروخانه بودیم که به دلیل موجود نداشتن بعضی از اقلام دارویی، ما را متهم به مخفی نمودن داروها و یا فروش در بازار آزاد (ناصرخسر) و ... می نمودند که اکثراً سعی می کردیم با سعه صدر و توضیح دلیل کمبودها در زمان جنگ و تحریمها، مشکل برخوردهای لفظی حل شود، ولی چندین بار هم کار به درگیری فیزیکی و نزاع با تکنیسینهای داروخانه رسیده بود که با دخالت مأمورین کلانتری محل، خاتمه پیدا می کرد.



۶) در آن زمان ما سه نفر داروسازی که در شیفت صبح خدمت می کردیم، با وجود شلوغ بودن داروخانه، وظیفه خود می دانستیم که دستور مصرف داروها را علاوه بر آن که روی جعبه و یا بلیسترهای قرصها به طور کامل بنویسیم، برای فرد بیمار و یا تحویل دهنده نسخه به طور شفاهی نیز توضیح دهیم که این مساله خود باعث صرف انرژی بیشتر و زمان زیادتری نیز می گردید.

خلاصه آن که در آن سالهای دشوار جنگ و کمبودهای شدید دارویی، همه پرسنل داروخانههای دولتی اعم از داروسازان، دانشجویان داروسازی و تکنیسینها، سعی و تلاششان در جهت خدمت رسانی به مردم بوده که امیدوارم مورد قبول خداوند متعال قرار گرفته باشد. هم چنان که اینجانب اعتقاد کامل دارم که همکاران بنده در داروخانهها، کارخانهها و شرکت های توزیعی مشغول به کار بوده اند و اجرشان نزد خداوند محفوظ می باشد.